

ضمیمه جلسه چهلیم تاریخ بیهقی

توضیحی بر چند واژه

چند توضیح تکمیلی شنوندگان فاضل ما بر تاریخ بیهقی، شامل: "معنی مانک در نام مانک علی میمون، ریشه واژه قفیز، توصیف نان یوخه، چستی عنبر و تغمیش (به اهتمام آقایان: ح.رضازاده، بیگری، م. شجاعی، و خانم ع. جنابی) دمنیان از پروفیسور یونس جعفری و آقای طاهری و آوازه از دکتر علی اشرف صادقی

۱- توضیح درباره مانک

آقای بیگدلی: مانک در انگلیسی به معنی راهب و صومعه نیشن است و مانکی به معنی میمون. از دوستان انگلیسی زبان هم پرسیدم و تایید کردند.

آقای ح.رضازاده:

♦ واژه «مانک» همان «مانگ» است به چم ماه. نیز عنصری راست: به گرمی بدیشان یکی بانگ زد کز آن بانگ تب لرزه بر مانگ زد که فرزانه دهخدا نیز این بیت را گواه آورده است.

♦ این واژه همچنان در کردی به کار می‌رود. جناب بهمن قبادی نیز فیلمی ساخته است بس شاعرانه به نام «نیوه مانگ: نیمه ماه.»

♦ برآنم که «مانک» در نام «مانک علی میمون» هیچ پیوندی به میمون جانور ندارد.

♦ واژه میمون واژه‌ای تازیست و به هیچ روی هندی نیست و پیوندی با واژگان تبار هندواروپایی ندارد. میمون را در هندی بانداز گویند. در فارسی نیز آن را کپی و بوزینه و... خوانند. کپی از واژه کپ به چم دهان می‌آید که همچنان واژه «کپ» در لری و نیز در بوشهر و شیراز و نیمروز ایران به کار می‌رود. این جانور را کپی خوانیم چون هر چیز را به کپ (دهان) خود می‌برد.

♦ واژه مانکی Monkey در انگلیسی از ژرمنی میانی پایینی Middle low German که بین سده‌های دوازده تا شانزده ترسای بدان سخن می‌گفته شده، آمده است. در این زبان داستانی است به نام «رینارد روباه». داستانی طنز گونه کنایه زن بر بزرگ‌زادگان و دین‌کاران از زبان جانوران. رینارد روباه‌یست در جامه راهبان. داستان برگرفته از پنجه تنتره و کلیله و دمنه است و برگردان تازی عبدالله پور مقفع.

این داستان در بیشتر زبانهای اروپایی جا افتاده و داستانهای زیادی از آن در زبانهای اروپایی است. نمونه را در سوئدی کسی را که نیرنگ باز است و دروغ زن و دغل کار گویند گوش روباه بر سرش دارد، یا چندین گوش روباه دارد.

در این داستان، گپی (=میمونی) است به نام مارتین که پسری دارد به نام «مَوْنِک» یا «مَمونا» برگرفته از اسپانیایی کهن که از تازی بدان رفته است.

در تازی واژه میمون برگرفته از ماده یمن است که بنا بر شادان بودن این جانور بدان می گفتند. همچنان که واژه میمون به چم فرخنده و خجسته و بشگون در تازی و فارسی بکار می رود. به پیوست فرتوری از واژه نامه Merriam Webster unabridged dictionary زیر همین ماده «مانکی Monkey» «به همراه رویه نشانه های کوتاه شت این واژه نامه را برایتان می فرستم که در آنجا نیز اینها را نوشته است.

۲- قفیز

عاطفه جنابی:

قفیز معرب واژه پهلوی و فارسی کپیچ هست که از ریشه کَپ و کَفچک است که در انگلیسی cup شده است.

۳- نان یوخه

حمیدرضا رضازاده:

درباره نان یوخه باید گفت که کموبیش همه شیرینی فروشها در شیراز نان یوخه را می پزند و در کنار کلوچه و مسقطی (مسقطی لاری) از رهاوردهای خوراکی بنام شیراز است. نان یوخه، نان یست شیرین و چندلا و ترد و نازک و بسیار نزدیک به نان کاک کرمانشاهی.

به مایه خمیر آن خاک قند یا قند ساییده می افزایند و آنگاه آن را به روغن گوسفندی (روغن خَش یا روغن خوش: آنچنان که در استان فارس و بو شهر و نیمروز کشور گویند) که در آن تخم مرغ زده شده می افزایند و سپس آرد را اندک اندک در آن می ریزند و می ورزند تا خمیر همگنی به دست آید. پس از ور آمدن خمیر، آن را چانه کرده و با وردنه نازک پهن می کنند. آنگاه می پزند و داغ داغ بدان مایه بادام (هل و بادام و قند ساییده) می زنند و درمی نوردند و می فشارند و می بُرند.

نان یوخه از نانهای بیست که با وردنه بازی شود، در برابر نانهای «کف مال» که با کف دست باز می شوند.

هرچند نان یوخه از شیرینی‌هاست، دکانهایی است در شیراز که تنها نان یوخه می‌پزند «نان یوخه‌پزی» و حتی امروزه در سیاههٔ پیشه‌های شیراز، بدین نام برمی‌خوریم (<https://payju.ir/nanyookheh>).

شوربختانه «دیوان اسحاق بواطعمه» در دسترس نیست ولی به گمانم در آنجا هم یادی از آن شده است.

۴- عنبر

م.ک. شجاعی:

سه بار در تاریخ بیهقی از عنبر به عنوان تحفه ای نادر و گرانبها نام برده شده است:

بارنخست در پایان مجلد ششم و ذیل "قصه ولایت مکران و ماجری فیها" آمده است که در زمان امیرمحمود پس از موافقت سلطان باتقاضای حاکم یا والی مکران (ولایتی در ساحل دریای عمان، در جنوب قصدار یا همان قزدار) آمده است که: "کار مکران راست شد و حسن سپاهانی بازآمد با جمله‌های مکران و قصدار و رسولی مکرانی با وی، و مالی آورده هدیهٔ امیر و اعیان درگاه را، از زر و مروارید و عنبر و چیزها که از آن دیار خیزد." (تاریخ بیهقی، تصحیح استادان، دکتر یاحقی و سیدی، ج ۱، ص ۲۴۰، یا دیبای دیداری، ص ۲۸۹)

همانگونه که در تعلیقات جغرافیایی استاد سیدی آمده مکران در ساحل دریای عمان واقع بوده و اهالی آن منطقه از قدیم به صید ماهی و مروارید اشتغال داشته‌اند. پس با احتمال غریب به یقین منظور از عنبر همان "عنبر سائل" بوده است که در دانشنامه جاده ابریشم در معرفی آن آمده است:

"ماده‌ای که توسط نهنگ عنبر تولید می‌شود و در گذشته برای تولید عطر مورد استفاده بود. عنبر سائل ماده‌ای مومی و محصول نظام گوارش وال اسپرمی است. عنبر سائل که رایحه‌ای شبیه به مشک دارد، مدت‌ها است که به‌عنوان یکی از مواد تشکیل دهندهٔ عطر مورد استفاده قرار دارد. واژهٔ انگلیسی عنبر سائل از کلمه عربی عنبر گرفته شده است. در ابتدا عنبر را در کنار ساحل‌ها و پس از آورده شدنش به خشکی توسط موجها جمع‌آوری می‌کردند. عنبر سائلی که مدت طولانی در آب غوطه‌ور باشد، طلائی رنگ است و ناخالصی کمی دارد. به همین دلیل بسیار باارزش است. عنبر سائلی که این‌گونه جمع‌آوری شود، بوی کمی دارد. ولی وقتی خشک شود و با ترکیب شیر و شکر در الکل خیس بخورد، رایحه‌ای شبیه به کندر رومی از خود پخش می‌کند. اعراب عصر میانه عنبر سائل را به عنوان دارو استفاده می‌کردند، آن را با روغن‌های خوشبو می‌سوزاندند و به عنوان داروی تقویت قوای جنسی بر پوست خود می‌مالیدند. همراه با افزایش درخواست برای عنبر سائل، شکار وال برای دسترسی به آن به کار معمولی تبدیل شد. عنبر سائلی که از این روش جمع می‌شود سیاه‌رنگ بوده و کیفیت پایین تری دارد. زکریا القزوینی، جغرافیدان عرب قرون وسطا در کتاب خود به نام عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات نوشت که ترشح آب بر کف خانه‌ای در سیلا بوی خوشی مانند عنبر سائل ایجاد می‌کند. او به شدت زیر تأثیر خانه‌های سیلا قرار گرفته بود".

بار دیگر در مجلد هفتم تاریخ بیهقی (ج ۱، ص ۳۸۹، یا دیبای دیداری، ص ۴۳۹) ذیل سال ۴۲۴ آنجا که دختر باکالیجار زیاری را از گرگان برای امیر مسعود به نیشابور آورده‌اند، به قول بیهقی در زمره ی جهیزیه عروس تختی

سیمین بوده که "بر آن سی درخت زرین مرکب کرده.... و گرد برگرد آن درختان بیست نرگسدان نهاده.... و گرد برگرد این نرگسدان های سیم طبق زرین نهاده ، همه پر عنبر و شمامه های کافور"

نیز درمجلد نهم و ذیل سال ۴۲۹ و "نشستن امیر بر تخت نو آمده است که تخت را بیاراستند به چندگونه جامه های بزر و بسیار جواهر و مجلس خانه های زرین و عنبرینها و کافورینها....

...و این صفه را به قالیه و دیباهای رومی به زر و بوقلمون به زر بیاراسته بودند و سیصد و هشتاد پاره مجلس زرینه نهاده، هر پاره یک گز درازی ، گزی خشکتر پهنا ، و بر آن شمامه های کافور و نافه های مشک و پاره های عود و عنبر و ... " (تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۵۴۴، یا دیبایداری، ص ۵۸۱)

۵- تغمش

آقای رضازاده:

(" یارق توغمیش")، جامه دار مسعود:

یارق توغمیش به معنی نورزاد، خورشیدزاد(ه)، یا آفتابزاده است.

«یارق» که به معنی نور، روشنایی، و نیز سپیدیست و در نام «اریارق» به معنی «مرد نورانی» نیز هست.

«توغ» مصدر «توغماق» است که در ترکی امروزی «دوغماق» یا «دوقماق» و در ترکی استانبولی «doğmak» شده و به معنی زاییدن، و برخاستن است. از این مصدر در فارسی واژه «دوقلو» (دوق + پسوند دارندگی لو) را به معنی «همشکم» داریم که آن را «دوقلو» می خوانیم. (قابیل را مراد بدین خواهر بود که با وی «همشکم» بود و به یک جای بیامدند. - قصص الانبیا)

پسوند «میش» در ترکی زمان گذشته شنیده و نیز صفت هم‌ارز آن را می سازد. اگر گوینده رویدادی را ندیده باشد و تنها درباره آن شنیده باشد از این زمان و نشانه «میش» بهره می گیرد. کم‌وبیش هم‌ارز زمان گذشته بیانی (گذشته نقلی) در فارسیست. صفتی هم که برپایه آن ساخته شود، چنین چمی در دل دارد. بر همین گونه صفت «آی توغمیش» به معنی مهتابزاده نیز در ترکی ساخته شده است.

۶- دمنیان:

مهدی سیدی:

چنانکه در جلسه اول خوانش نوین تاریخ بیهقی دیدیم و شنیدیم در تصحیح ما برای اولین بار عبارت "مطربان شهر و دمنیان و بوقیان شادی آباد" آمده است (تاریخ بیهقی ، ص ۵). در حالی که ما اعلام کرده بودیم معنای دمنیان را نمی دانیم و در فرهنگام نیافتیم، اما به ضبط سه نسخه خطی معتبر XWN مان اعتماد داریم. لذا دمنیان بایدکسانی شبیه بوقیان و مطربان بوده باشند.

خوشبختانه یک سال پس از انتشار اولین چاپ تصحیح ما (۱۳۸۸) استاد زنده یاد پروفیسور یونس جعفری طی نامه ای از دهلی به ما خبر دادند که آری در زبان اردو و هندی "دم" به معنی مرد مطرب و "دمنی" زن مطربه است!

به رغم اینکه نامه استاد در ۱۵ / ۷ / ۸۹ (۶ سال پیش از در گذشتشان) نوشته شده بود و من هم در خوانش از آن یاد کردم، اما تصادفا توضیح استاد یونس جعفری را فراموش کردیم بر تعلیقات خود در ویرایش نوین بیفزاییم. متعاقبا هم مطلع شدیم که فاضل گرامی جناب طاهری از اصفهان (ط نژند) مقاله ای در اینباره منتشر کرده اند. به پیوست صفحه اول نامه زنده یاد یونس جعفری را (که شامل وجه تسمیه و معنی کوتوال هم هست) ، نیز مقاله کوتاه جناب جعفری را به رویت دوستان خواننده تاریخ بیهقی می رسانیم (تا شاید محققان را به کار آید).

یادداشت‌های دست‌نویس
 تاریخ: ۱۳۸۹/۷/۱۵

باحث

۱۳۸۹/۷/۱۵

۲۰۱۱ گنج میرخان

ترکمان دروازه، دهلی - ۲

خدمت محترم جناب آقای دکتر محمد جعفر یا حق

از حق تعالی خواستارم همیشه در کارهای تحقیقی و پژوهشی پیروزمند و کامران باشید. کتاب تاریخ بیهقی نتیجه کاوش و زحمات فوق العاده زیاد جناب عالی و آقای مهدی سیدی می باشد؛ آهسته آهسته می خوانم و یاد داشته‌های خود را درباره آن جمع می کنم. تا به صورت مقاله خدمت شما سال نمایم. جلد دوم این کتاب را اگر دائرة المعارف تاریخ بیهقی بگویم سزااست. اگر حقیقت پیرسید شما دو بزرگوار بر محققین اردو زبان منت بزرگی گذاشته‌اید. از مطالعه این کتاب چنین برمی آید که ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی در تشکیل زبان اردو سهم بزرگی داشته‌است.

در حال حاضر فقط درباره دو واژه هندی صحبت می کنم. یکی از آنها دومنی است و دیگر وال که پسوند کوت می باشد.

دومنی: {به دال کامی و واو مجهول} Domni. (۱) زنی که شغلش آواز خوانی و رقاصی است. (۲) همسر دوم (dom) یا روم (rom) {رای کامی و واو مجهول} اکنون در محافل زنان به مناسبت ازدواج و تولد و زاد مراسم اجرا می کند. از آوازخوانی و رقاصی و نقل و ادا در آوردن رنرها را خوشحاز می کند و انعام می گیرد. این رنرها از طایفه کنارک {Konark} می باشند که در زبان نارسه واژه خنیاگر است و اینها اصالتاً غیر آریایی هستند.

کوتوال: مرکب از دو واژه کوت {واو مجهول و نای کامی} دژ است و وال که حالت تغییر یافته پال است یعنی نگهبان و پاسان و معادل انگیزی آن Governor of Fort است. این واژه پسوند گاو هم هست. گوپال {Go Pal} یعنی چوپان. کسی که مواظب گاوها و دیگر چهار پایان در چراگاه هست.

ج. طاهری نژند:

دمنیان/دومنیان/دمنی/دومنی

یادداشت کوتاهی از من، چاپ شده در فصلنامه گزارش میراث، شماره‌های ۹۷-۹۶.

پیشکش به روان استاد دکتر جمشید مظاهری (سروشیار)

در تاریخ بیهقی مصحح استادان محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، ذیل حوادث سال ۴۲۱هـ.ق، در فرمان

امیرمسعود به علی قریب، چنین آمده:

«و همه فقها و اعیان و عامه آنجا رفتند به تهنیت فوج فوج. مطربان شهر و دمنیان و بوقیان شادی‌آباد بجمله با

سازها به خدمت آنجا آمدند...» (تاریخ بیهقی، ج ۱: ۵)

مصححان در حاشیه درباره واژه «دمنیان» در متن فوق چنین آورده‌اند:

"و دمنیان، کذا در XWN، بقیه حذف کرده‌اند." (همانجا)

و در تعلیقات افزوده‌اند:

«دمنیان، این کلمه چنان که در حاشیه آورده‌ایم، در سه نسخه معتبر آمده و بقیه که نفهمیده‌اند بکلی حذف

کرده‌اند. ضبط و معنی کلمه را در منابعی که مراجعه کردیم نیافتیم اما از فحوای عبارت پیداست که آنها نیز گروهی

از نوازندگان و مطربان بوده‌اند نظیر "بوقیان" که در محله شادی‌آباد سکونت داشته‌اند. اگر این حدس صحیح باشد

این کلمه باید بر فرهنگهای فارسی افزوده شود.» (همان، ج ۲: ۸۲۶ تا ۸۲۵)

این واژه در هیچ‌یک از تصحیحات پیشین تاریخ بیهقی نیامده است. مصححان از سه نسخه معتبر و کهن،

«دمنیان» را به متن افزوده‌اند، و اگرچه درباره معنای آن به یقین نرسیده‌اند، حدس ایشان درست بوده است. این واژه،

یکی از واژه‌های هندی است که به زبان فارسی راه یافته بوده ولی رواج چندانی پیدا نکرده و در متون متعددی به کار

نرفته است و به همین جهت از فرهنگ‌ها افتاده و از این روی به مرور به دست فراموشی سپرده شده است.

اما این واژه دست کم تا سده سیزدهم هجری در بین فارسی‌زبانان هند کاربرد داشته است، چنان که صاحب

مطلع‌العلوم و مجمع‌الفنون، حکیم واجدعلی‌خان، در فصل بیست و هفتم، در «فن مطربان» چنین آورده:

«زنان مطربه را قواعد و اصول رقص، سرود، عشوه، غمزه، ناز و کرشمه تعلیم کنند. در محافل جشن و شادمانی

در عقب زنان مطربه، سازها نوازند. زنان ایشان که به دمنی معروفند به روزهای اعیاد و ایام شادی در مجلسرای

شریفان درآیند و با دهل و محیره سرودهای به رنگین سرایند." (ص ۲۶۹)

با این شرح و توضیح حکیم واجدعلی‌خان، افزون بر درست بودن حدس مصححین گرامی چنین برداشت

می‌شود که «دمنیان/دومنیان»، از مطربان زن بوده‌اند.

نگارنده گمان می‌کند که این واژه با طوایفی از مردمان سیستان و بلوچستان مرتبط باشد.

در لغت‌نامه علامه دهخدا ذیل واژه دمنی و دمنی چنین آمده:

دمنی. [د م] (ا خ) طایفه ای از طوایف بلوچستان مرکزی یعنی ناحیه بمپور. (از جغرافیای سیاسی کیهان

ص ۹۹).

دمنی. [م] (ا خ) طایفه ای از طوایف بلوچستان مرکزی یا ناحیه بمپور دارای ۲۰۰ خانوار. (جغرافیایی

سیاسی کیهان ص ۹۹).

و در نامنامه ایلات و عشایر و طوایف، اثر استاد منوچهر ستوده، نیز از طوایف دمنی و دمانی، نام آورده شده

است. (صص ۲۱۸ و ۲۲۸)

دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ذیل واژه دمنی، سبب نام‌گذاری این طایفه را ارتباط آن با دامن و دامان و یا

برگرفته از دهستانی در چهارفرسنگی ایرانشهر دانسته (ج ۲۳: ۴۷۷) که درست نمی‌نماید.

نزدیکی بلوچستان به هندوستان ارتباط این طایفه را با آن مطربان محتمل تر می‌کند، ولی ریشه‌شناسی و نحوه احتمالی تحول یا انشقاق معنایی این لغت نیاز به بررسی بیشتر دارد. آنچه فعلاً می‌توان به اطمینان گفت این است که لغت «دمنی» را باید در معنای پیش‌گفته به فرهنگ‌های فارسی افزود.

تاریخ بیهقی؛ ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی؛ مقدمه، تصحیح، تعلیقات و فهرستها: دکتر محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی؛ سخن؛ ۱۳۸۸.

دائرةالمعارف بزرگ اسلامی؛ زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی؛ مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی؛ ۱۳۶۷؛ جلد بیست و سوم.

لغت‌نامه دهخدا؛ علی اکبر دهخدا؛ مجلس، ۱۳۲۵ و دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
مطلع‌العلوم و مجمع‌الفنون؛ حکیم واجدعلی‌خان؛ تصحیح و تعلیقات دکتر سیدکمال حاج‌سیدجوادی، پژوهشکده هنر؛ ۱۳۹۲.

نامنامه ایلات و عشایر و طوایف (ایران تاریخی و فرهنگی)؛ دکتر منوچهر ستوده باهمکاری خورشید مومنی؛ مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی؛ ۱۳۸۵.

۷- آوازه‌ها (بجای آوارها)

مهدی سیدی:

در شرح ریاضتها و شکارهای امیر مسعود در جوانی وی خواندیم (تاریخ بیهقی، ص ۱۱۴) و شنیدیم (طی جلسه ۱۹ خوانش نوین) که امیر مسعود "بدان روزگار جوانی خویشتن را ریاضتها کردی... و فرموده بود تا آوارها ساخته بودند از بهر حواصل گرفتن و دیگر مرغان را".

با این که بعضی نسخ خطی ما "آوارها" ضبط کرده و بعضی "آوازاها" (آوازه‌ها) متاسفانه ما ضبط آوارها را پذیرفته و در تعلیقات ما هم برای معنی آوار تو جیهاتی دست و پا کرده بودیم.

خو شخبختانه اخیراً متوجه شدیم که استاد علی اشرف صادقی طی مقاله ای همان "آوازه‌ها" (به معنی برکه، برای شکار پرندة‌ها) را صحیح تر دانسته اند (هرچند این بنده سیدی نیز در کتاب فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه متوجه این معنی آوازه شده بودم).

به پیوست نشانی مقاله استاد صادقی را هم به اطلاع علاقه‌مندان می‌رسانیم.